

شیوه‌های کاربرد طنز در تصاویر فکاهی احمد مطر

دکتر یحیی معروف^۱

چکیده

احمد مطر شاعر شیعی و عراقی مبارز، رنج‌ها و مصیبت‌های جهان عرب را به بهترین شیوه طنز به تصویر کشیده است. او هدفش خنداندن دیگران نیست بلکه اهداف و مقاصد دیگری همچون حفظ ارزش‌های والای اسلامی، به تمسخر گرفتن جهل و سنت‌های ناپسند؛ تعدیل جریان‌های افراطی و تأکید بر رفتار متعادل دارد. در واقع طنز او یکی از روش‌های مقاومت و پایداری است. شیوه‌های طنز پردازی وی در شعر به اختصار عبارتند از:

- ۱- تضاد یا ناسازواری. ۲- استفاده از زبان حیوانات. ۳- خود استهزایی ۴- بهره‌گیری از تشبیه. ۵- ذکر القاب اشخاص با صفات برعکس. ۶- استفاده از ساختار آیات قرآنی در معانی طنز. ۷- مبالغه در استهزاء. ۸- تظاهر به جهالت. ۹- مقایسه با بهره‌گیری از شخصیت‌های قرآنی. ۱۰- استفاده از اشعار کهن در قالب طنز. ۱۱- خلق تصاویر نمایشی.

کلید واژه‌ها: احمد مطر، تصاویر فکاهی، خود استهزایی، ناسازواری.

مقدمه

احمد مطر یکی از شعرای مبارز شیعی است که در سال ۱۹۵۰م در روستای تنومه از نواحی بصره متولد شد. این شاعر متعهد، شهرت فوق العاده‌ای در جهان عرب دارد. او

^۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

با قصاید خود، رنج‌ها و مصیبت‌های جهان عرب را به بهترین شیوه طنز و فکاهی به تصویر کشیده، به همین سبب توانسته به سرعت مرزها را در نوردد و به اعماق روح و جان مسلمانان نفوذ کند. جسارت فراوان وی در معرفی ترفندهای امریکا، اسرائیل و برخی از حکام عرب، او را به عنوان «شاعر آماده مرگ» مطرح کرده است. او بدون سلاح متداول به جنگ ستمگران رفته، اما تأثیر شعر او در قالب طنز بسیار برنده‌تر از هر سلاحی است.

برخی معتقدند احمد مطر نام واقعی او نیست اما برادر بزرگ ایشان استاد سید علی مطر هاشمی از اساتید حوزه علمیه قم به همین نام شهرت دارند. ضمن اینکه شاعر در جواب نامه رجاء النقاش به اصالت این نام اعتراف می‌کند و می‌نویسد: «إِنِّي أُوَكِّدُ لَكَ أَنَّ أَحْمَدَ مَطَرٍ هُوَ اسْمِي الْقَحَّ» (النقاش، ص ۳۹۵ و نیز: مجله المصور، ۱۷-۴-۱۹۸۷م).

احمد مطر از چهارده سالگی سرودن شعر را آغاز کرد و بی‌واهمه قصاید خود را در محافل و مجامع عمومی عرضه داشت. تا اینکه بر اثر فشارهای حکومت بعث مجبور به ترک عراق و اقامت در کویت شد. در کویت به عنوان نویسنده و سردبیر روزنامه (القبس) به کار اشتغال ورزید. (احمد غنیم، ص ۳۰) این روزنامه نقطه آغاز فعالیت‌های انقلابی او بود؛ زیرا به راحتی اشعار موسوم به «لافتات: پلاکارد» خود را چاپ می‌کرد. سرانجام عملکرد او خشم مقامات عرب را برانگیخت و از کویت تبعید گردید. و در لندن اقامت گزید. شهادت برادرش زکی مطر به دست بعثی‌ها و نیز مرگ پدر به علت سکته قلبی پس از شنیدن خبر شهادت فرزندش، موجب تألم روحی شدید این شاعر متعهد گردید. این شاعر ارزنده هم اکنون در لندن، با غم غربت و بیماری دست و پنجه نرم می‌کند.

طنز در شعر

فُكَاَهه یا فُكَاَهه در لغت از ماده (فَكِهَ يَفْكُهُ: فُكْهًا وَفُكَاَهَةً) (المنجد، حرف فاء) به معنای شوخی و بذله‌گویی و در اصطلاح، شعر یا نثری است که در آن با شوخی و بذله‌گویی، حماقت یا ضعفهای اخلاقی، فساد اجتماعی یا اشتباهات انسان با شیوه‌ای تمسخرآمیز و

اغلب غیر مستقیم بازگو شود. این واژه در اصل مأخوذ از (فاکّه) است و از آنجا که تناول میوه موجب نشاط و آرامش، و در مواردی درمان نیز می‌شود، نکته‌های طنز یا فکاهی نیز همچون میوه موجب درمان افسردگی و خستگی فکری می‌گردد. بنابراین هر دو می‌توانند تأثیر روحی و روانی در جسم و جان مخاطب بگذارند. اصولاً شاعر یا نویسنده طنز پرداز با به مسخره گرفتن اشخاص یا آداب و رسوم و مسائل موجود در جامعه از آنها انتقاد، و بدین طریق آنها را محکوم می‌کند، با این هدف که ناهنجاری‌های اخلاقی و نابسامانی‌های جامعه اصلاح شود. در واقع هدف او اصلاح فساد است. طنزپرداز همانند پزشک روح است که وظیفه‌اش ریشه‌کن کردن بیماریهای دورویی، غرور و حرص و آز است. اساساً هدف طنز، بدخواهی و کینه‌توزی نیست، بلکه درمان‌کننده عیب‌ها و دردهای جامعه است.

در حقیقت، طنز به جمود فکری حمله می‌کند و می‌کوشد اخلاق جامعه را به سمت تعادل هدایت نماید. وقتی که دردها فزونی می‌یابد، ادبا به جای گریه از خنده بهره می‌گیرند که بسیار مؤثرتر از آن است. در واقع «ادبیات طنز نوع دشواری از بیان است که نیازمند موهبتی خاص، هوشی سرشار، و بداهه‌گویی است» (ادونیس، ص ۴۱)

ویژگی‌های شعر احمد مطر

شاید بتوان گفت دو ویژگی بسیار مهم در اشعار احمد مطر کاملاً هویدا است:

۱- استفاده فراوان از تلمیحات و اقتباسات قرآنی و نیز احادیث معصومین (علیهم السلام) که حاکی از پرورش شاعر در خانواده‌ای مذهبی و آشنا با قرآن و مضامین آن است.

۲- استفاده مناسب از طنز که شیوه‌های منحصر به فردی دارد که به تفصیل بیان خواهد شد.

شیوه‌های طنز پردازی در اشعار احمد مطر

۱- تضاد یا ناسازواری

یکی از شیوه‌های طنزی احمد مطر بهره‌گیری وسیع از عنصر تضاد یعنی اتکا بر جمع دو شیء متضاد در یک مفهوم واحد است. او در این شیوه، بر جداسازی مبتنی بر عنصر طنز تکیه می‌کند که هم دردناک و هم خنده‌آور است و این جز با وجود تناقض واقعی و عمیق بین آن دو امکان‌پذیر نیست. یکی از این نمونه‌ها قصیده «خطاب تاریخی» است که وی با خلق تضاد به انتقاد از حکام فاسد می‌پردازد و می‌گوید: (لافتات، ج ۱، ص ۱۸)

رَأَيْتُ جُرْذًا / يَخْطُبُ الْيَوْمَ عَنِ النِّظَافَةِ / وَيَنْذِرُ الْأَوْسَاحَ بِالْعِقَابِ / وَحَوْلَهُ يُصَفِّقُ الذَّبَابُ!
(موش‌خرمایی دیدم، که در باره نظافت سخنرانی می‌کرد! و پلیدی‌ها را تهدید به مجازات می‌کرد و اطرافش پشه‌ها کف می‌زدند!)

در این قصیده عنصر تضاد به خوبی نمایان است. شاعر این تناقض را انکار می‌کند و مدعی توافق دو طرف است. تناقض بین موش‌خرما به عنوان خطیب، و جماعت پشه‌های اطراف او که هردو بیانگر کثافت و آلودگی هستند و نیز تهدید به مبارزه با آلودگی و از سوی دیگر نظافت، دو طرف این ماجرا هستند. این ابیات بیانگر وضعیت حکام فاسد و جمعی از منافقان است که تأیید‌کننده افکار آنها هستند. شاعر، حاکم و اطرافیانش را به موش‌خرمایی تشبیه کرده که مردم شریف و ستم‌دیده را به پاکی فرا می‌خوانند.

۲- استفاده از زبان حیوانات

یکی دیگر از شیوه‌های طنزی احمد مطر استفاده فراوان از زبان حیوانات است. او در بهره‌گیری از این شیوه بسیار موفق بوده؛ زیرا توانسته است سخنان خود را در بهترین قالب عرضه کند. او در قصیده (دلال)، مورچه (نماد اسرائیل غاصب) را با فیل (نماد

(کشورهای عربی) مقایسه کرده و می‌گوید: (لافتات ۷، ص ۹۴)

النملة قالت للفييل: **فُئِم دَلَكْنِي** / ومقابل ذلك **ضَحَكْنِي**! / وإذا لم أضحك عَوْضَنِي / بالتقيل
وبالتمويل / وإذا لم اقنع.. **قَدَّم لِي** / كل صباح ألف قتيل / **ضَحِكَ الْفِيلُ**؛ فشاطَّت □ **غَضَبًا**؛ /
تَسَخَّرَ مِنِّي يَا بَرْمِيلُ؟ / ما المضحك فيما قد قيل؟/ غيري أصغر... لكن طلبتُ أكثرَ مِنِّي! /
غيرك أكبرُ ... لكن لَنِي وهو ذليل! / أي دليل؟/ أكبر منك بلاد العُرب / وأصغر مِنِّي
إسرائيل!!!

(مورچه به فیل گفت: به پا خیز و مرا مشت و مال ده! و در عوض آن مرا بخندان! و اگر به خنده نیفتادم، با پول و بوسه جبران کن! و اگر قانع نشدم هر روز صبح هزار کشته به من تقدیم کن! فیل خندید؛ و مورچه سراپا خشم شد که ای بشکه! مرا مسخره می‌کنی؟ چه چیز خنده داری در این سخنان بود؟ غیر من کوچک‌تر است ولی بیش از من طلبیده! غیر تو بزرگ‌تر است اما ذلیلانه پاسخ مثبت داده! به چه دلیل؟ بزرگ‌تر از تو کشورهای عربی است! و کوچک‌تر از من اسرائیل است!!)

احمد مطر در این شیوه با شریک کردن حیوان در ماجرا، تصویری کاریکاتوری خلق می‌کند و عواقب پذیرش ذلت را به عربها گوشزد می‌کند.

نمونه جالب توجه دیگری از این نوع، در قصیده «مزایا و عیوب» جلوه‌گری می‌کند. شاعر در این قصیده از جایگاه خود کنار رفته و زمام امور را به سگی ساده می‌سپارد که حقیقت اطرافش را نمی‌فهمد. او را رها می‌کند تا علت پذیرفته نشدنش را در صفوف خبرچینان بداند. او همانند آنان کثیف است؛ له‌له می‌زند و در حمله غافلگیرانه به افراد بی‌خبر، ماهر است. سگی است که در تعقیب فراریان بسیار ماهر است. شاعر با این کار ماهیت خبرچینان را معرفی می‌کند. مخصوصاً دلیل پذیرفته نشدنش قابل تأمل است. زیرا او باوفا و امانتدار است صفتی که مختص سگها است اما در خبرچینان این صفت نباید وجود داشته باشد. او می‌گوید: (لافتات ۵، ص ۱۶)

نَبَحَ الْكَلْبُ بِمَسْئُولِ شَأْنِ الْعَامِلِينَ: / سَيِّدِي إِنِّي حَزِينٌ. / هَاكَ خَذْ طَالِعَ مِلْفِي / قَدَّرْ مِنْ

تحت رِجْلِيَّ إلى ما فوق كنتفي! / ليس عندي أي دين، لاهتُّ في كل حين / بارعٌ في الشِّمِّ و النبح و عقر الغافلين / بطلٌ في سرعة العدو، خبيرٌ في إقتفاء الهاربين / فلماذا يا ترى لم يقبلوني في صفوف المخبرين؟! / هَتَفَ المسؤولُ: لكن فيك عيبان يسيئان إليهم، / أنت يا هذا وفيَّ و أمين!

(سگ در برابر مسئول کارگزینی بانگ برآورد که: سرورم، محزونم، پرونده مرا بگیر و مطالعه کن! از کف پا تا شانهام کثیف است! هیچ دینی ندارم؛ هر لحظه لاله می‌زنم، در بوییدن، پارس کردن و گازگرفتنِ غافلان استادم. و در دویدن سریع، قهرمانم؛ و در تعقیب فراریان ماهرم. پس چرا مرا در جمع خبرچینان نپذیرفتند؟! مسئول بانگ برآورد که: تو دو عیب داری که برای آنان بد است، تو باوفا و امانتداری!)

شاعر در قصیده «انتساب» ادعاهای دروغین اعراب در افتخار به گذشتگان را به باد استهزاء می‌گیرد و ترس آنها را به تصویر می‌کشد. او اعراب را همچون گربه‌ای می‌داند که از دست سگی گریخته باشد اما به محض دیدن موشی ضعیف، از افتخارات گذشتگان خود نام می‌برد: (لافتات ۷، ص ۵۸)

بعد ما طاردهُ الكلْبُ و أضناه التعب □، / وقف القط على الحائط مفتول الشنب □، / قال للفأرة: أجدادي أسود. / قالت الفأرة: هل أنتم عرب؟! (پس از آن که سگ او را (گربه) تعقیب کرد و خستگی رنجورش کرد، گربه با سیبل تاب داده روی دیوار ایستاد و به موش گفت: اجداد من شیر بودند، موش گفت: آیا عرب هستید؟!)

احمد مطر در قصیده دیگری به نام «بغلٌ مُسْتَنيرٌ» با انتقاد از حکام عرب، تصویر بسیار زیبایی از وضعیت موجود خلق کرده است، او مقام حکام عرب را پایین‌ترین مرتبه می‌داند و مدعی است اگر روزی قاطر مسخ شود تبدیل به حاکم عربی می‌شود: (لافتات ۵، ص ۷۶)

قال بغلٌ مُسْتَنيرٌ واعظاً بغلاً فتيا: / يا فتى اصغِ إلَيَّا / إنما كان أبوك أمراً سوءً / و كذا أمك

قد كانت بَعِيًّا. / أنت بغلٌ يا فتى ... و البغل نَعْلٌ، / حكمةُ الله، لأمرٍ ما، أَرَادْتَكَ غَبِيًّا /
فَاقْبَلِ النُّصْحَ تَكُنْ بالنُّصْحِ مَرْضِيًّا رَضِيًّا / أَنْتَ إِنْ لَمْ تَسْتَفِدْ مِنْهُ فَكُنْ تَخْسِرَ شَيْئًا. / يا فتى مِنْ
أَجْلِ أَنْ تَحْمِلَ أَثْقَالَ الْوَرَى، / صَبَّرَكَ اللهُ قَوِيًّا. / يا فتى فَاحْمِلْ لَهُمْ أَثْقَالَهُمْ مَا دُمْتَ حَيًّا / وَاسْتَعِذْ
مِنْ غَمْدَةِ النَّقْصِ / فَلَا تَزْكُلْ ضَعِيفًا حِينَ تَلْقَاهُ ذَكِيًّا. / يا فتى احْفَظْ وصاياي تَعِشْ بَعْلًا، و إلاَّ
/ رَمَا يَمْسُخُكَ اللهُ رَئِيسًا عَرَبِيًّا!

(قاطر روشنفکری، قاطر جوانی را پند می‌داد و می‌گفت: ای جوان به من گوش بده!
پدرت انسان بدی بود و مادرت نیز انسان بدکاره‌ای بود. ای جوان تو قاطری... و قاطر
حرامزاده است، حکمت خدا چنین اراده کرده که کودن باشی. نصیحت پذیر باش تا با
نصیحت، راضی و خرسند شوی. اگر از آن بهره‌نگیری زیان خواهی دید. ای جوان ...
برای اینکه بارهای سنگین مردم را حمل کنی، خداوند تو را قوی گردانده. ای جوان ...
تا زنده هستی بارهای سنگین مردم را حمل کن. از عقده حقارت به خدا پناه ببر.
بنابراین وقتی می‌بینی ضعیف باهوش است به او لگد زن! ای جوان وصایای مرا حفظ
کن تا قاطر بمانی و الا خداوند تو را مسخ کرده، رئیس (جمهور) یک کشور عربی
می‌کند!)

شاعر در قصیده (الثور والحظيرة) موضع کشورهای عربی نسبت به پیمان صلح با
اسرائیل را که انور سادات با دشمن صهیونیستی به امضا رساند سخن می‌گوید. همان
پیمانی جهان عرب، پس از سادات، برای پیوستن به آمریکا و اسرائیل از یکدیگر سبقت
می‌گرفتند. او سادات را به گاوی تشبیه کرده که از طویله گریخته و در پی این ماجرا
جلساتی بر پا می‌شود که در آن به انواع تهدیدات متوسل می‌شوند اما پس از مدتی
طویله {دیگر کشورهای عرب} نیز به دنبال گاو فراری می‌گریزد. او می‌گوید: (لافتات ۱،
ص ۴۴)

الثورُ فَرَّ مِنْ حَظِيرَةِ الْبَقَرِ / فَتَارَتْ الْعُجُولُ فِي الْحَظِيرَةِ / تَبْكِي فِرَارَ قَائِدِ الْمَسِيرَةِ / وَشَكَّكَتْ
عَلَى الْأَثَرِ حَكَمَةً.. وَمُؤَمَّرَ / فَقَائِلٌ قَالَ : قَضَاءٌ وَقَدَرٌ / وَقَائِلٌ : لَقَدْ كَفَرُ؛ وَقَائِلٌ: إِلَى سَفَرٍ؛ /

وَبَعْضُهُمْ قَالَ: اَمْنَحُوهُ فَرْصَةً اُخَيْرَہُ / لَعَلَّہُ یَعُودُ لِلْحَظِیْرَہُ / وَفِی خِتَامِ الْمُؤَمَّرِ / تَقَاسَمُوا مَرْبُطَہُ ..
وَجَمَدُوا شَعِیْرَہُ / وَبَعْدَ عَامٍ، وَقَعَتْ حَادِثَہُ مُثِیْرَہُ / لَمْ یَرْجِعِ النَّوْرُ وَلَکِنْ ذَهَبَتْ وَرَآءَہُ الْحَظِیْرَہُ!
(گاو نر از طویله گاوها گریخت. گوساله‌ها در طویله به خروش آمدند و بر فرار فرمانده خود می‌گریستند پس از آن، دادگاه و کنفرانسی تشکیل شد یکی گفت: قضا و قدر چنین بوده است دیگری گفت: (او بافرارش) کافر گشته است و آن دیگری گفت: به جهنم و یکی دیگر از آنها گفت: به او آخرین فرصت را بدهید شاید به طویله برگردد. و در پایان کنفرانس پابندش را تقسیم کردند و جوش را بلوکه کردند و پس از گذشت یک‌سال حادثه‌ای جنجال‌برانگیز اتفاق افتاد. گاو (فراری) بازنگشت ولی طویله به دنبال او رفت!)

۳- خود استهزایی

احمد مطر در اشعار طنزی خود به منظور ابلاغ پیام، و انتقاد از نظام حاکم، شخصیت خود را به عنوان یک فرد عرب یا عراقی به استهزا می‌گیرد. او در قصیده (حلم) ادعا می‌کند خواب دیده همچون بشر زندگی می‌کرده؛ وی با الهام از شیوه قرآن در بیان خواب یوسف علیه السلام، انتقادی گزنده از وضع موجود در کشورش دارد. و می‌گوید: (لافتات ۱، ص ۹۸)

وَقَفْتُ مَا بَیْنَ یَدَیْ مُفَسِّرِ الْأَحْلَامِ / قُلْتُ لَهُ: "یا سَیِّدِی رَأَيْتُ فِی الْمَنَامِ / أَنِّیْ أَعِیشُ کَالْبَشَرِ
وَأَنَّ مَنْ حَوْلِی بَشَرٌ / وَأَنَّ صَوْتِی بِفَمِی وَفِی یَدِی الطَّعَامُ / وَأَنِّیْ أَمْشِی وَلَا یُتَّبَعُ مِنْ خَلْفِی أَثَرٌ!
فَصَاحَ بِی مُرْتَعِدًا: یا وَلَدِی حَرَامٌ! / لَقَدْ هَزَبْتُ بِالْقَدَرِ / یا وَلَدِی نَمَّ عِنْدَمَا نَنَامُ! / وَقَبْلَ أَنْ
أَتْرَکَہُ تَسَلَّلْتُ مِنْ أُذُنِی، / أَصَابِعُ النِّظَامِ وَاهْتَزَّ رَأْسِی وَانْفَجَزَ!

(در برابر تعبیرگر خواب ایستادم و به او گفتم: سرورم! خواب دیدم همچون بشر زندگی می‌کنم و اطرافیانم انسانند و صدا در دهان و غذا در دست، راه می‌روم در حالی که کسی مرا تعقیب نمی‌کند! با غرش بر من بانگ برآورد و گفت: پسر این حرام است! تو قضا و قدر را به تمسخر گرفته‌ای پسرم وقتی که خوابت می‌آید بخواب! و پیش از اینکه او را ترک کنم انگشتان رژیم در گوشم خزید، و سرم تکان خورد و

منفجر شد!

شاعر در قصیده (التقریر) مدعی است وجود «من» نوعی به عنوان یک عراقی چنان فاسد و تباه است که اگر سگ حاکم (جاسوسان) نیز مرا بگزند، می‌میرند. او می‌گوید: (لافتات ۲، ص ۷)

كَلْبُ وَالِينَا الْمِعْظَمُ / عَضَّنِي الْيَوْمَ، وَمَاتَ ! / فدعاني حارسُ الأمنِ لأُعدَمَ / بعدما أثبتَ
تقریرُ الوفاةِ / أَنَّ كَلْبَ السَّيِّدِ الْوَالِي تَسَمَّم !
(سگ والی گرانقدر ما امروز مرا گزید و مُرد! مأمور امنیتی مرا احضار کرد تا اعدام شوم. سپس گزارش فوت ثابت کرد که سگ حضرت والی مسموم شده!)

۴- تشبیه

یکی دیگر از شیوه‌های طنزی احمد مطر بهره‌گیری از تشبیه است. او در این شیوه به قصد مبالغه در استهزاء مشبه از (مشبه به) ضعیف‌تر بهره می‌گیرد. در حالی که در صورت عادی (مشبه به) باید قوی‌تر از (مشبه) باشد. شاعر در قصیده «هذا هو السبب» با معرفی سلاطین عرب به عنوان ابوجهل و ابولهب به توصیف آنها در قالب طنز پرداخته و آنها را با مَشک آبی مقایسه می‌کند که دمش بالا و سرش پایین است و در وسط زباله‌دانی شیک از درجه‌های نظامی افتاده‌اند. وی می‌گوید: (لافتات ۶، ص ۱۱۹)

هَآكُ سُلَاطِينُ الْعَرَبِ / دَرِينَتَانِ مِنْ أَبِي جَهْلٍ وَمِنْ أَبِي لَهَبٍ / تَمَازُجُ مِنَ الْقَرَبِ / أَسْفَلُهَا رَأْسُ
وَأَعْلَاهَا ذَنْبُ ! / مَزَابِلُ أَنْيَقَةُ غَاطِسَةٍ حَتَّى الرُّكْبِ / وَسَطُ مَزَابِلِ الرُّتَبِ !

(این است سلاطین عرب! یک دوجین ابوجهل و ابو لهب! نمونه‌هایی از مَشک! (همچون مَشک آب) پایین‌شان سر، و بالایشان دُم است! زباله دانهایی شیک‌اند که تا زانو در میان زباله دانهای درجه و رتبه غرقند!)

شاعر در قصیده «أغرب من الخيال» رفتار احترام آمیز حکام عرب را با یهودیان صهیونیستی که آزادانه وارد کشورهای عربی می‌شوند به تصویر کشیده است. او از

اینکه ماموران پاسگاه مرزی با وی رفتاری شایسته داشته‌اند در شگفت می‌ماند و با تشبیه خود به یکی از یهودیان می‌گوید: (لافتات ۷، ص ۱۲۴)

رَأَيْتُ مَا أَذْهَلَنِي فِي الْمَرْكَزِ الْحُدُودِي / دَخَلْتُ فَاسْتَقْبَلَنِي الشَّرْطَةُ بِالْوُرُودِ / وَأَهْلُوا وَ سَهَّلُوا
و قَبَّلُوا خُدُودِي / قَالُوا بِمَنْتَهَى الْأَذَبِ: شَرَّفَتْ يَا أَخَا الْعَرَبِ / يَا لِلْعَجَبِ ! لَمْ يَأْنُفُوا مِنِّي! / وَلَمْ
يَسْتَقْبِلُوا وَجُودِي! / لَمْ يَحْجِزُوا أَمْتَعِي! / لَمْ يَسْلُبُوا نَقُودِي! / لَمْ يَطْلُبُوا هَوْنِي! / لَمْ يَلْعَنُوا
جُدُودِي! / كُنْتُ لِفَرْطِ لُطْفِهِمْ، أَخْتَالُ حَرّاً آمناً / كَأَنِّي يَهُودِي! / أَفَقْتُ مِنْ غِيُوبَتِي فِي الْمَرْكَزِ
الْحُدُودِي / وَ لَمْ يَكُنْ فِي حُوزِي شَيْءٌ سِوَى فَيُودِي.

(در پاسگاه مرزی چیزی دیدم که غافلگیرم کرد. وارد شدم، آنگاه در بدو ورود پلیس به استقبال آمد! و به من خوش آمد گفتند و صورتم را بوسیدند! و با نهایت ادب گفتند: برادر عرب خوش آمدی! شگفتا! از من بدشان نیامد! و وجودم را بر خود سنگین ندانستند! وسایلم را ضبط نکردند! پول‌هایم را نذریدند! از من درخواست کارت شناسایی نکردند! اجدادم را لعنت نکردند! از شدت لطفشان آزادانه و ایمن می‌خرامیدم؛ گویی یک یهودی بودم! در پاسگاه مرزی به هوش آمدم، چیزی جز قید و بندهایم نداشتم)

احمد مطر در قصیده (نعال الأحذية) شعرای درباری را به دمپایی‌های چیده شده در قفسه کفش فروشی تشبیه کرده است. دمپایی در عرف مردم عراق دشنام بسیار زشت و رکیکی است؛ زیرا دمپایی بر خلاف کفش ممکن است هر لحظه پذیرای پای کسی باشد؛ بنابراین نماد هرزگی و بی بند و باری است. او می‌گوید: (لافتات ۶، ص ۲۴)

قُلْتُ لِلْإِسْكَافِ : أَحْتَاجُ لِنَعْلِ / خَشَنَ الْجِلْدَةِ ... بِرَاقِ الطَّلَاءِ / أَوْمَأَ الْإِسْكَافُ لِلرَّفِّ وَرَائِي / قَالَ لِي: خَذْ وَاحِدًا مِنْ هَؤُلَاءِ / كَانَ فَوْقَ الرَّفِّ صَفٌّ مِنْ مِئَاتِ الشُّعْرَاءِ / ثَقُلَ الْأَمْرُ عَلَى قَلْبِي وَأَبْدَيْتُ اسْتِيَائِي / قَالَ: لَمْ أَخْذَعْكَ. صَدَّقْ / إِنَّ هَذَا الصَّنْفَ مَخْصُوصٌ لِلْبِسِ الْخُلَفَاءِ / قُلْتُ: إِنِّي أَبْتَغِي نَعْلًا لِرَجْلِي / أَنَا لَمْ أَطْلُبْ حِذَاءً لِحِذَائِي!

(به کفاش گفتم: به یک دمپایی نیاز دارم که پوست زمختی داشته باشد و براق باشد، کفاش به قفسه پشت سرم اشاره کرد و گفت: یکی از اینها را انتخاب کن روی قفسه صفی از هزاران شاعر بود! آن کار بر قلبم سنگینی کرد، و نا خرسندی‌ام را ابراز داشتم)

گفت: فریبت نداده‌ام! باور کن! این دسته (دمپایی) مخصوص پوشیدن خلفا است! گفتم: من به دنبال یک دمپایی برای پایم هستم! من کفشی برای کفشم نخواستم!

احمد مطر گاهی برای بیان مقصود خود از تشبیه ضمنی نیز استفاده می‌کند. او در قصیده «من الأدب المقارن» یکی از حاکمان عرب را با زنی روسپی به نام «فیفی» مقایسه کرده و شأن و منزلت او را بسیار پایین‌تر از او می‌داند و می‌گوید: (لافتات ۶، ص ۱۶۵)

في فيفي أربع خصلات، / بَجَعْلُ حَاكِمَنَا قُبَابًا / (فیفی) راقصةٌ مبدعةٌ، / تَسْتَشِيرُ جَسْمًا
خَلَابًا / يَهْتَرُ فِيمُطِرُنَا عَجَبًا / و الحَاكِمُ شَيْءٌ مَلْتَبَسٍ / يَسْتَمِرُّ وِيلاً و عَذَابًا / يَهْتَرُ فَيَحْرُتُنَا
غَضَبًا / (فیفی) من غیر حِرَاساتٍ / تَحْتَالُ ذَهَابًا و إِيَابًا / لَا تَحْمِلُ أَسْلِحَةَ إِلَّا شَفَرَاتٍ تَدْعِي
الْأَهْدَابًا / و الحَاكِمُ لَيْسَ سَوَى ذَنْبٍ / يَنْسِلُ فَيَنْسِلُ أَذْنَابًا / و لَفِيفِي حِسٌّ قَوْمِي / يَعْتَبِرُ
التَّطْبِيعَ خَرَابًا / و یری إِسْرَائِيلَ غُرَابًا / (فیفی) بنت أبيها شرعاً / و لَدَى حَاكِمِنَا وَالِدَةٌ تَمْشِي و
تُلَقِّطُ أَنْسَابًا / لو سَاءَ لَهَا عَن وَالِدِهِ / لَزَوْتُ حَاجِبَهَا اسْتِغْرَابًا / و لَقَالَتْ: (ماذا يدْرِينِي؟) / هل
أَحْمَلُ فِي الْقَلْبِ كِتَابًا / هو (محمود) لَا بَلْ (فخري) كَلَا (سامي) لَا (خوشابا) (راضي)؟
(عاشور؟) / مَعْدَرَةٌ يَصْغُبُ أَنْ أُخْصِي الْأَصْلَابَا

(در فیفی چهار خصلت وجود دارد، که حاکم ما را همچون یک دمپایی چوبی (بی‌ارزش) می‌کند. فیفی رقاصه‌ای نوآور است، از جسم دلربا و جذابش بهره‌برداری می‌کند، بدنش را تکان می‌دهد و بر ما باران شگفتی می‌بارد و حاکم (عرب) چیز مشکوکی است؛ او از فغان و عذاب بهره‌برداری می‌کند، بدنش را تکان می‌دهد و خشم را در ما شخم می‌زند، فیفی بدون محافظ است، در رفت و آمد می‌خرامد؛ سلاحی جز تیغهای مژگانش ندارد و حاکم جز دُم چیزی نیست که به دنبال خود دنباله‌هایی یکی پس از دیگری می‌زاید. فیفی یک حس ناسیونالیستی دارد که عادی سازی روابط با اسرائیل را ویرانی می‌داند و اسرائیل را کلاغی (شوم) می‌داند. فیفی دختر حلال زاده پدر خویش است اما حاکم ما مادری دارد که راه می‌رود و نسب برمی‌چیند! اگر نام پدرش را از مادرش بپرسد، ابرویش را با شگفتی کج می‌کند و می‌گوید: من چه می‌دانم؟ در دلم کتابی از اسمها را حمل کنم؟! نام پدرت محمود، نه فخری، نه نه

سامی، نه خوشابا، نه راضی، نه عاشور بود؟! معذرت می‌خواهم برای من سخت است پدران تو را بشمارم).

او در قصیده «حديقة الحيوان» مجموعه‌ی کشورهای عربی را به قفسی از حیوانات وحشی جنگل تشبیه کرده که رفتاری همچون رفتار آدمیان دارند. به عبارت دیگر برای حفظ خود محافظانی دارند، با چنگال و چاقو غذا می‌خورند، با نغمه‌های آمریکایی می‌رقصند، امر به معروف می‌کنند، به آزادی ایمان دارند... او می‌گوید: (لافتات ۲، ص ۹۴)

في جهةٍ ما من هذي الكرة الأرضية / قفصٌ عصريٌّ لوحوش الغاب / يحرسُهُ جُنْدٌ وحرابٌ
(مفردش خریه: سرنیزه‌ها.) / فيه فهوذٌ تؤمنُ بالحرية / وسباعٌ تأكلُ بالشوكة والسكين / وكلابٌ
بجوارِ كلاب / فيه قروذٌ أفريقية / رُبَطَتْ في أطواقٍ صهيونية / ترقصُ طولَ اليومِ على الألحانِ
الأمريكية / فيه ذئابٌ تعبدُ ربَّ " العرش " / وتدعو الأغنامُ إلى الله / لكي تأكلُها في المحراب /
فيه غرابٌ لا يُشبههُ في الأوصافِ غرابٌ / يطيرُ بأجنحةٍ ملكية / ولهُ حِجْمُ العقربِ لكنَّ له
صوتُ الحية / يلعنُ فرَحَ " النسر " / بكُلِّ السبيلِ الإعلامية / فيه نمورٌ جمهوريةٌ وضباعٌ ديمقراطية /
وخفافيشٌ دستورية / وذبابٌ ثوريٌّ بالمابوهات " الخاكية " / قفصٌ عصريٌّ لوحوش الغاب / لا
يُسمحُ للإنسانية أن تدخُلَه / فلقد كُتِبوا فوق الباب: (جامعة الدول العربية!)

(در بخشی از این کره خاکی یک قفس مدرن برای حیوانات جنگل وجود دارد که سربازان با سرنیزه‌ها از آن حراست می‌کنند. در آن قفس، پلنگ‌هایی است که به آزادی ایمان دارند، و درندگانی که با چنگال و چاقو غذا می‌خورند، و سگ‌هایی در کنار سگ-هایی زندگی می‌کنند. در آن میمون‌هایی آفریقایی هست که بر گردنشان یوغ‌های صهیونیستی بسته شده و در طول روز با نغمه‌های آمریکایی می‌رقصند. در آن گرگ-هایی است که پروردگار عرش (تخت) را می‌پرستند، و گوسفندان را به سوی خدا دعوت می‌کنند تا آنها را در محراب بخورند. در آنجا کلاغی است که شباهتی به اوصاف کلاغ ندارد با بال‌های پادشاهی پرواز می‌کند. هیکل او هیکل عقرب است ولیکن صدای مار دارد. جوجه کرکس را لعنت می‌کند با همه روش‌های تبلیغاتی در آن شیرهایی (با مارک) جمهوری، و کفتارهایی (با مارک) دموکراسی، و خفاش‌هایی (با

^۱ - «الخاكية» واژه‌ای مأخوذ از فارسی است که در زبان عامیانه بصره متداول است

مارک) قانونمداری، و پشه‌هایی انقلابی با مایوهای خاکی. یک قفس مدرن برای حیوانات جنگل وجود دارد که به انسانیت اجازه داده نمی‌شود که داخلش شود. روی در نوشته‌اند: مجموعه کشورهای عربی!

۵- ذکر القاب اشخاص با صفات برعکس

گاهی شاعر به قصد تمسخر و استهزاء، القاب اشخاص را با صفاتی متضاد با صفت اولیه قرین می‌سازد که این کار تأثیر بسیار زیادی بر مخاطب می‌گذارد. این شیوه در آثار احمد مطر بسیار نمایان است. در این مجال به ذکر سه نمونه بسنده می‌شود:

۱- واژگان: «صاحبُ الجلالة المَلِکُ المُفدّی»: اعلیٰ حضرت، پادشاه، جانها فدایش» در رادیو و تلویزیون یکی از کشورهای عربی شبانه روز هزاران بار تکرار می‌شود. علاوه بر آن، اخبار همیشگی این کشور، تنها اختصاص به بیان وضعیت پادشاه دارد و تقریباً چیزی تکراری و خسته کننده شده است. احمد مطر با تغییر واژگان مذکور به (صاحب الضخامة محقان المفدّی: اعلیٰ پیکر پر ادرار)(محقان: در لغت به معنای کسی است که ادرار خود را حبس کند و وقتی که ادرار می‌کند بسیار پر ادرار است. (المعجم الوسيط، ماده حقن) به خلق صحنه کمدی جدیدی دست زده که به خوبی توانسته اوضاع آن کشور عربی را به باد استهزاء بگیرد. او می‌گوید: (لافتات ۴، ص ۱۴۳)

مَحْقَان ... یغادر البلاد فی رعاية الرحمن / مَحْقَان ... یعود للبلاد فی رعاية الرحمن / مَحْقَان ... یجلس فی الدیوان / مَحْقَان ... یمسک بالفنجان / مَحْقَان ... یفرغ من قهوته / مَحْقَان ... قام بیول الآن / مَحْقَان ... عاد من المرحاض فی رعاية الرحمن! / مَحْقَان فی التلفاز. فی المذیاع. فی الجرائد فی ورق الجدران فی أعطیة المقاعد / فی الشبابیک و فی السقوف والبیان.

(محقان با عنایت پروردگار کشور را ترک می‌کند! محقان با عنایت پروردگار به کشور باز می‌گردد! محقان در دربار (شاهنشاهی) می‌نشیند! محقان فنجان به دست می‌گیرد! محقان از خوردن قهوه فراغت می‌یابد! اکنون محقان شروع به ادرار می‌کند! محقان با عنایت پروردگار از توالت بازگشت! محقان در تلویزیون، در رادیو، در مطبوعات، در کاغذ دیواری‌ها، در روکش صندلی‌ها، در پنجره‌ها، در سقف‌ها، در

اطلاعیه‌ها).

۲- شاعر در قصیده دیگرش به نام (السلطان الرجیم) با تغییر واژه (الشیطان الرجیم)

به (السلطان الرجیم) می‌گوید: (لافتات ۱، ص ۷۲)

شیطان شعري زارني فُجِّنْ إذ رآني / قلت له: "كفأك يا شيطاني" / فإن ما لقيته كفاني / إياك
أن تخفر لي مقبرتي بمعول الأوزان! / فأطرق الشيطانُ ثم اندفعت □ في صدره حرارة الإيمان / وقبل
أن يوحى لي قصيدي / خطَّ على قريحتي: / أعوذ بالله من السلطان!

(شیطان شعرم به سراغم آمد، وقتی مرا دید پنهان شد، به او گفتم: شیطان من بس
کن! هر آنچه به من تلقین کردی برایم کافی است، برحذر باش از اینکه قبرم را با کلنگ
اوزان شعری حفر کنی. شیطان سرش را به زیر افکند سپس گرمی ایمان از سینه‌اش
بیرون جهید و پیش از اینکه قصیده‌ام را به من الهام کند بر استعداد چنین نگاشت: از
شر سلطان به خدا پناه می‌برم!)

نمونه دیگر در این مجال قصیده (المفتري عليه) است: (لافتات ۶، ص ۱۴۶)

قال محقان بن بلّاع ال... عصير: / قيل إني لي عقارات ولي مال وفير / إنه وهمٌ كبير! كل
ما أملكه خمسون قصراً / أتقي القيظ بما والزمهري / أين أمضي من سياط الحر والبرد؟ أظير؟! /
ورصيدي كله ليس سوى عشرين ملياراً / فهل هذا كثير؟! / آه لو يدري الذي يحسدني كيف
أحير / منه مأكولي ومشروبي وملبوسي و مركوبي / وبتروال الفوانيس .. وأقساط السرير / وعلبه
الشاي والقهوة والتبغ وفاتورة ترقيع الحصير / لا.. وهذا غير (حَقَاطَات) محقان الصغير! / ما
الذي يبغونه مني؟! / أأستجدي.. لكي يقتنعوا أنني فقير؟! / وأشاعوا أنني أنظر للشعب كما أنظر
للدود الحفير! / إلهي.. أنت جاهي بك منهم أستجير / قسماً باسمك إني عندما أرنو لشعبي / لا
أرى إلا الحمير! / ويقولون ضميري ميت! كيف يصير؟! / هل أتاهم خبر عمّا بنفسي أم هم الله
الخبير؟! / كذبوا.. فالله يدري أنني من بدء عمري لم يكن عندي ضمير!

(پرادار، فرزند پرخور گفت: گفته شده املاک و ثروت فراوان دارم؛ این یک توهم
بزرگ است! من تنها پنجاه قصر دارم که در آنها خودم را از گرما و سرما حفظ می‌کنم.
از شلاق گرما و سرما کجا بروم؟!... پرواز کنم؟! سپرده‌های بانکی من چیزی جز بیست
میلیارد نیست آیا زیاد است؟! کاش کسی که بر من حسادت می‌ورزد، می‌دانست چگونه
سردرگم. خوراک و نوشیدنی و لباس و وسیله سواری، و نفت فانوسها و اقساط

تختخواب، و قوطی چای و قهوه و تنباکو و فاکتور وصله حصیرم از آنجا تامین می‌شود و این غیر از پوشکهای محقان کوچک است! از من چه می‌خواهند؟ گدایی کنم تا بفهمند فقیرم؟ شایعه کرده‌اند که نگاه من به مردم به‌سان نگاه به کرم، حقیرانه است! خدای من! از دست آنها به تو پناه می‌برم به نام تو سوگند که من وقتی به ملت خویش می‌نگرم، جز به دید الاغ به آنها نمی‌نگرم! می‌گویند وجدانم مرده است! چگونه می‌شود؟! آیا خبری از درون من به آنها رسیده یا اینکه آنها در جایگاه خداوند دانا هستند؟! دروغ گفته‌اند؛ خدا می‌داند که من از ابتدای عمرم وجدان نداشته‌ام!

۶- استفاده از ساختار آیات قرآنی در معانی طنز

شاعر در خانواده‌ای پایبند به دین و قرآن پرورش یافته است؛ لذا آیات قرآن به خوبی در آثار او رسوخ یافته به طوری او را قادر ساخته هر سخنی را در قالب و ساختار آیات قرآن جای دهد. شاعر در قصیده طولانی (بلاد ما بین النهرین) دهها آیه را بر اساس فرار اصحاب کهف در ساختار طنزی گفتار خود آورده که از خلاقیت بسیار بالایی برخوردار است. شاعر ابتدا اشاره‌ای با تقلید از ساختار آیه (۱۰) سوره کهف (إِذْ أَوَى

الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً) می‌گوید: (لافتات، ج ۴، ص ۱۵۸)

ولما أوى الفتية المؤمنون إلى كهفهم / كان في الكهف من قبلهم مخبرون! / ظننتم اذن، أننا غافلون ؟

(آنگاه که جوانان با ایمان در غار خود جای گرفتند؛ پیش از آنان خبرچینان در غار جای گرفته بودند؛ با این حساب خیال کردید ما از شما غافلیم؟)

اصحاب کهف در نص صریح قرآن آیتی از آیات خداست؛ زیرا اصحاب کهف سالیان متمادی برای فرار از ظلم ظالم به آن غار پناه بردند و در آن به خواب رفتند. اما اصحاب کهف در این زمان در عصر فناوریهای مدرن و دستگاههای جاسوسی زندگی می‌کنند؛ به طوری که به کمک آنها می‌توانند مردم حتی صدای مورچه را نیز رصد کنند، به همین سبب می‌توانند بازداشت کنند و در صفوف شکنجه نگه دارند. شاعر در ادامه

اشاره‌ای به آیات (۱۵ و ۱۶) از سوره انسان (وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا * قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا) و نیز آیه ۷۶ از سوره انبیا (وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ) دارد و واژه (استجبتنا) را در غیر معنای واقعی خود استعمال می‌کند او می‌گوید (همان):

كذلك ظنَّ الذين اتوا قبلكم / فاستجبنا.. ولو تعلمون / ما قد أُعِدَّ لهم من قوارير / كانت قوارير منصوبة / فوقها يقعدون / ولو قد رأيتم ، وثم رأيتم / مراوح سقف بها يُرطون / وفازوا بخلق الشعور / وحرقت الشعور التي في الصدور / وأنتم على إثرهم سائرون / وهل قد حسبتم بأن المباحث ملهى؟ / وأنا بما لاعبون؟ / سنملي لكم من لَدُنَّا اعترافاتكم / فإننا لنعلم ما لم تقولوا / وقيل لهم : كم ليستم؟ / فقالوا : مئات القرون / أُنْبِئْتُ؟ قال الذي عنده العلم / بل قد لبثنا سنيناً / وما زال أولادُ أمِّ الكذا يحكمون / وما دام (بعث) فلا بُعْثون!

(همانهایی نیز که قبل از شما آمدند چنین می‌پنداشتند؛ ما به درخواستشان جواب دادیم (به حسابشان رسیدیم) کاش می‌دانستید؛ که چه شیشه‌هایی در انتظار آنها بود؛ شیشه‌هایی بر افراشته؛ که روی آنها می‌نشینند و ای کاش می‌دیدید و باز هم می‌دیدید پنکه‌های سقفی که افراد به آنها بسته می‌شوند! و برنده شدند به تراشیدن موها و سوختن موهایی که در سینه‌ها بود و شما به دنبال آنان رهسپارید پنداشته‌اید دایره تحقیق، کاباره است؟ و ما آنجا بازیگریم؟! ما از سوی خود اعترافاتتان را به شما دیکته می‌کنیم! ما می‌دانیم هر آنچه را نگفته‌اید و به آنها گفته شد (می‌شود) چه مدت درنگ کردید؟ گفتند: (می‌گویند): صدها قرن! آیا ما برانگیخته می‌شویم؟ کسی که آگاهی داشت گفت: بلکه ما سالیان سال است که اینجا مانده‌ایم و هنوز فرزندان ام فلانی حاکمند و هنوز بعث (حزب بعث) پابرجا است پس شما برانگیخته نمی‌شوید!)

۷- مبالغه در تمسخر

یکی دیگر از شیوه‌های ممتاز احمد مطر در خلق تصاویر کاریکاتوری، استفاده از مبالغه در حد بسیار بالا است. یک نمونه از این قبیل در قصیده (منافسة) به چشم می‌خورد که

شاعر، اتحادیه نویسندگان عرب را با زنان هرزه مقایسه کرده و می‌گوید: (لافتات ۶، ص ۱۲۴)

أُعلنُ الإضرابُ في دُورِ البِغَاءِ / البغايا قُلْنَ: / لَمْ يبقَ لنا منْ شرفِ المهنةِ إِلَّا الإِدْعَاءُ! / أبغايا نحنُ؟! كَلَّا .. أصبحتُ مهنتنا أَكْلَ هَوَاءٍ! / رَحِمَ اللهُ زماناً كانَ فيه الخَيْرُ مَوْفُوراً / وكانَ العَهْرُ مَقْصُوراً على جِنْسِ النِّسَاءِ! / ما الذي نَصْنَعُهُ؟ / ما عادَ في الدنيا حياءُ! / كلما جئنا لِمَبْغَى فَتَحَ الأوغادُ في جانبهِ مَبْغَى / وَسَمَوْهُ : اتِّحادَ الأَدْبَاءِ !

(در خانه‌های زنان هرزه اعلام اعتصاب شد. زنان هرزه گفتند: از این شغل، جز ادعا، شرافتی برایمان نمانده! ما زنان هرزه هستیم؟! هرگز... شغل ما باد هوا خوردن است! خدا بیامرزد زمانی را که خیر در آن فراوان بود، و هرزگی مختص جنس زنان بود! ما اکنون چه می‌کنیم؟ شرم و حیا به دنیا باز نگشته! هرگاه به مرکز فساد آمدم کینه‌توزان مرکز دیگری در کنارش باز کردند و آنجا را اتحادیه نویسندگان (عرب) نامیدند!)

شاعر در قصیده (کیف تأتینا النظافة؟) مبالغه در تمسخر را تا بدانجا پیش می‌برد که وزارت فرهنگ را در کشورهای عربی با توالی مقایسه کرده و می‌گوید: (لافتات ۶، ص ۱۸)

عَضِبَ اللهُ علينا/ و دَهَنَّا أَلْفَ آفَةٍ/ منذُ أُنْذَلْنَا المَراحِضَ َ لَدینا/ یوزاراتِ الثَّقَافَةِ!
(خداوند بر ما خشم گرفت و از زمانی که توالیهای خود را به وزارت‌های فرهنگ تبدیل کردیم، ما را به هزار آفت مبتلا ساخت!)

۸- تجاهل

تجاهل و یا تظاهر به حماقت پدید ای شعری است که شاعر برای بیان مشکلات و اندوه خود با بیان مضحک از آن استفاده می‌کند. او با تظاهر به جهل و حماقت خود را به پایین‌ترین حد تقلیل می‌دهد. شاعر در این رهگذر از موضوعاتی چون بیان اوضاع اجتماعی و سیاسی و نیز فقر و بدی معیشت دریغ نمی‌ورزد. او در بسیاری از قصایدش با نقاب زدن، خود را با سخنان متناقضش مخفی می‌کند. اما با تأمل در گفتار

وی، تناقضات گفتاری او آشکار می‌گردد. یکی از این نمونه‌ها قصیده «غزاة» است: (لافتات ۵، ص ۱۴۳)

الأصوليون قومٌ لا يحبون المحبة! / ملأوا الأوطان بالإرهاب / حتى امتلأ الإرهاب رهبة! /
 ويلهم .. من أين جاؤوا؟! كيف جاؤوا؟! / قبلهم كانت حياة الناس رَحْبَةً / قبلهم ما كان للحاكم
 أن يعطس / إلا حين يستأذن شعبه! / وإذا داهمه العطس بلا إذن / تنحى ورجا الأمة أن تغفر
 ذنبه / لم يكن من قبلهم رُعْبٌ ولا قَهَرٌ ولا جَرْحٌ ولا قَتْلٌ / ولا كانت لدى الأوطان غربة / كانت
 الأوضاع حقاً ... مُسْتَبْتَةً! / ثم جاؤوا .. فإذا النكبة تأتينا على آثار نكبة! / وإذا الإرهاب ينقض
 على أنقاضنا من كُلِّ شعبه / الأصوليون آذونا كثيراً وافتروا جداً / ولم يبقوا على الدولة هيبه /
 فبحق الأب وابن روح القدس / وكريشنا وبودا ويهوذا / ثُبَّ على دولتنا منهم / ولا تقبل لهم
 يارب توبة!

(اصولگرایان مردمانی هستند که محبت را دوست ندارند! سرزمینها را پر از ترور کرده‌اند، به طوری که همه جا پر از ترور شده! وای بر آنها از کجا آمدند؟! چگونه آمدند؟! قبلاً مردم در آسایش بودند. پیش از این، حاکم قدرت عطسه زدن نداشت مگر اینکه از مردمش اجازه می‌گرفت! و اگر بدون اجازه از مردم عطسه او را غافلگیر می‌کرد، دور می‌شد و انتظار داشت امت از گناهش درگذرند. قبلاً نه ترور، نه خشونت، نه مجروح شدن و نه کشتاری بود و در هیچ سرزمینی غربت وجود نداشت. اوضاع کاملاً آرام بود! بعد آنها آمدند. ناگهان نکبت و بدبختی هم پشت سر هم بر ما فرود آمد! و ناگهان تروریسم از هر طرف ویرانه‌های ما را ویران‌تر کرد اصولگرایان ما را بسیار اذیت کردند و به ما افترا بستند! و هیبتی برای دولت نگذاشتند! به حق پدر، پسر، روح القدس، کریشنا، بودا و یهوذا دولت ما را از دستشان نجات بده و توبه آنان را نپذیر ای پروردگار!)

اگر کسی سابقه فکری احمد مطر را نداند در ابتدای امر از این نوع طرز تفکر شگفت‌زده می‌شود؛ مثلاً اجازه گرفتن حاکم از مردم حتی در عطسه زدن و واقعیت کنونی حکام در استبداد، همه و همه نشان از نوعی تناقض دارد. تناقض در دعای پایانی او جالب توجه است؛ زیرا او همه مقدسات خارج از اسلام یعنی (أب، ابن، روح

القدس، کریشنا، بوذا و یهوذا) را در پایان قصیده‌اش بر می‌شمارد و گویی یکی از غریبان است.

از این قبیل نمونه‌ها در شعر او کم نیست. او طوری تجاهل می‌کند که گویی فردی نادان و زود باور است. او در قصیده (صدمه) می‌گوید: (لافتات ۱، ص ۱۲۴)

شَعَرْتُ هَذَا الْيَوْمَ بِالصَّدْمَةِ / فعندما رأيتُ جاري قادمًا / رفعتُ كَفِّي نَحْوَ مُسَلِّمًا / مُكْتَفِيًا
بالصمتِ والبسمةِ / لأنني أعلمُ أَنَّ الصمتَ في أوطاننا حِكْمَةٌ / لَكِنَّهُ رَدٌّ عَلَيَّ قَاتِلًا عَلَيْكُمْ
السلامَ والرحمةَ / ورغمَ هذا لم تُسَجَّلْ ضِدَّهُ هُتْمَةٌ ! / الحمدُ لله على النِّعْمَةِ / مَنْ قَالَ مَاتَتْ
عندنا خُرَيْتُهُ الْكَلِمَةُ !

(امروز وقتی دیدم همسایه‌ام می‌آید، احساس صدمه کردم؛ دستم را به عنوان سلام به سوی او بلند کردم و به سکوت و لبخند اکتفا کردم زیرا می‌دانم در وطن ما سکوت، حکمت است اما به من پاسخ داد: علیکم السلام و الرحمة! با اینکه این سخن را اظهار داشت اما برایش اتهام تلقی نشد. خدا را براین نعمت سپاس! چه کسی گفته آزادی بیان در میان ما مرده است؟!)

شاعر با کاستن از ارزش خود، خودش را به عنوان فردی ساده و زودباور معرفی کرده که جز در موارد پیش و پا افتاده سخن نمی‌گوید و سکوت را شعار و حکمت خود قرار داده و به نهایت جهل و افراط در سادگی رسیده است. او از اینکه همسایه‌اش جواب سلامش را داده دچار شگفتی می‌شود و آن را دلیل بر آزادی بیان می‌داند. او از این برداشت با شگفتی و سادگی بهره‌برداری می‌کند.

۹- مقایسه با بهره‌گیری از شخصیت‌های قرآنی

احمد مطر در بسیاری از قصاید خود از شخصیت‌های قرآنی بهره می‌گیرد و به اقتضای موقعیت، از آنها در بیان مقصود طنزی خود استفاده می‌کند. یکی از این نمونه‌ها قصیده «الفتنة اللقيطة» است که شاعر با بهره‌گیری از شخصیت هابیل و قابیل، با ارائه طنزی اعجاب‌آور، اسرائیل را عامل هر فتنه و نفاق معرفی می‌کند و می‌گوید: (لافتات ۶، ص ۱۵)

إِثْنَانِ لَا سِوَاكُمَا، وَالْأَرْضُ لَكُمْ / لَوْ سَارَ كُلٌّ مِنْكُمَا بِحُطُوبِهِ الطَّوِيلِ / لَمَا انْتَفَتْ

خُطَاكُمَا إِلَّا خِلَالَ جِيلٍ / فكيف ضاقتُ بكما فكنْتُما القاتِلَ والقَتِيلَ؟ / قابيل.. يا قابيل!!! /
لو لم يجئ ذكركما في مُحْكَمِ التنزيل / لَقُلْتُ: مُسْتَحِيل! / مَنْ زَرَعَ الْفِتْنَةَ مَا يَبْنِئُكُمْ / ولم تُكُنْ في
الأرضِ إِسْرَائِيلَ؟

(دو نفر بودند و زمین ملک شما دوتا بود. اگر هر یک از شما می‌خواست زمین را با پای خود بپیماید، گامهای شما پس از گذشت یک نسل به هم نمی‌رسید پس چگونه زمین بر شما تنگ شد و یکی قاتل و دیگری مقتول شد؟ قابیل.. ای قابیل!!! اگر نام شما در قرآن ذکر نمی‌شد، می‌گفتم محال است. چه کسی بذر فتنه را بین شما کاشت؟ در حالی که اسرائیل (فتنه‌گر) نیز در زمین نبود؟!)

۱۰- استفاده از اشعار کهن در قالب طنز

احمد مطر در بسیاری قصاید خود سعی می‌کند برای جلب مخاطب از ابیات مأنوسی بهره جوید که برای خواننده بسیار مشهور است. او این ابیات را با مهارت تمام تغییر می‌دهد تا مقصود خویش را در قالب طنز به خواننده القا کند. یکی از این نمونه‌ها دو بیت مشهور از شاعر اهل حله، صفی الدین حلی (۶۷۵ - ۷۵۰ هـ) است:

۱- سَلَى الرِّمَاحِ الْعَوَالِي عَنْ مَعَالِينَا وَاسْتَشْهَدَى الْبَيْضَ هَلْ خَابَ الرَّجَا فِينَا

۲- بَيْضٌ صَنَائِعُنَا سُودٌ وَقَائِعُنَا خُضْرٌ مَرَابِعُنَا حُمْرٌ مَوَاضِينَا

۱- از نیزه‌های برافراشته از بزرگیهای ما بپرس و شمشیرها را به شهادت بگیر که آیا تاکنون از ما نومید شده‌اند؟! ۲- عملکرد ما روشن و تابناک است، نبردهای ما (باکشته‌های دشمن) سیاه است، چراگاههای ما سر سبز است، شمشیرهای ما از خون دشمن سرخ است.

احمد مطر با بهره‌برداری از این ابیات، اوضاع نابسامان کشورهای عربی را در قالب و ساختار کلام صفی الدین به تصویر کشیده و می‌گوید: (لافتات ۳، ص ۹)

۱- سَلُّوا بَيُوتَ الْغَوَانِي عَنْ مَخَازِينَا وَاسْتَشْهَدُوا الْغَرْبَ هَلْ خَابَ الرِّجَا فِينَا

۲- بَيْضٌ بِيَارِقُنَا، سُودٌ صَنَائِعُنَا خُضْرٌ مَوَائِدُنَا، حُمْرٌ لِيَالِينَا

۱- از خانه‌های مهوشان در مورد خواری ما بپرسید! و غرب را به شهادت گیرید که

آیا امیدشان به ما به نومیدی گراییده است؟! ۲- پرچمهای ما سفید است (پرچم سفید نشانه تسلیم شدن در برابر دشمن است)، عملکردهای ما سیاه است؛ سفره‌های ما سبز است؛ شبهای ما سرخ است (شراب می‌نوشیم).

شاعر با جابجا کردن بخش‌هایی از قصیده صفی الدین، یعنی «الرماح العوالی» به «بیوت الغوانی»؛ «معالینا» به «مخازینا»؛ «بیض صنائنا» به «سود صنائنا»؛ «خضر مرابنا» به «خضر مواندنا»؛ «حمر مواضینا» به «حمر لیالینا» همه این تصاویر تابناک افتخار آمیز را تبدیل به تصاویری تاریک و لبریز از سقوط کرده است. نباید فراموش کرد این قصیده صفی الدین در برهه‌ای از زمان شعار افتخارآمیز اعراب بود تا جایی که رنگ‌های ذکر شده در اشعار وی (سفید، سیاه، سبز و قرمز) رنگهای اصلی پرچم اعراب و نیز نماد وحدت عربی بود.

۱۱- خلق تصاویر نمایشی

احمد مطر در بسیاری از قصایدش سعی کرده تصاویری متنوع از اوضاع اسفبار کشورهای عربی را در قالب طنزهای نمایشی ارائه دهد. شواهد در این زمینه بسیار فراوان است که به سه نمونه اکتفا می‌شود.

۱- وی در قصیده (علامات علی الطریق) می‌گوید: (لافتات ۱، ص ۱۲۵)

تَهْتُّ عَنْ بَيْتِ صَدِيقِي / فَسَأَلْتُ الْعَابِرِينَ / قِيلَ لِي : إِمْسِ يَسَارًا / سَتَرَى خَلْفَكَ بَعْضَ
الْمُخْبِرِينَ / خُذْ لَدَى أَوْلَهُمْ / سَوْفَ تُلَاقِي مُخْبِرًا / يَعْمَلُ فِي نَصَبِ كَمِينٍ / إِنَّجَةَ لِلْمُخْبِرِ الْبَادِي
أَمَامَ الْمُخْبِرِ الْكَامِنِ / وَاحْسِبْ سَبْعَةً .. ثُمَّ تَوَقَّفْ / بَحْدِ الْبَيْتِ وَرَاءَ الْمُخْبِرِ الثَّامِنِ / فِي أَقْصَى
الْيَمِينِ! / حَفِظَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُخْبِرِينَ / فَلَقَدْ أُنْخَمَ بِالْأَمْنِ بِلَادَ الْمُسْلِمِينَ / أَيُّهَا النَّاسُ اطْمَئِنُّوا / هَذِهِ
أَبْوَابُكُمْ مُحْرَسَةٌ فِي كُلِّ حِينٍ / فَادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ. آمَنِينَ!

(خانه دوستم را گم کردم. از عابران آدرسش را پرسیدم، به من گفته شد: به سمت چپ برو! پشت سرت یکی از خبرچینان را خواهی دید. از کنار اولی بگذر! با خبرچینی برخورد خواهی کرد که در حال نصب کمینی است! به سمت خبرچین اولی (نمایان) برو که جلو خبرچین مخفی ایستاده و هفت قدم بشمار ... سپس توقف کن منزل

دوستت را در دورترین بخش سمت راست، پشت سر خبرچین هشتم می‌بینی! خداوند امیر خبرچینان را حفظ کند! چون سرزمین مسلمانان را قرین امنیت کرده است! ای مردم اطمینان داشته باشید! این دروازه‌های شما است که هر لحظه حراست می‌شود. پس با آرامش و امنیت داخل شوید.)

۲- احمد مطر روند سازش اعراب در برابر اسرائیل و نیز امتیاز دهی آنان به رژیم صهیونیستی را در قالب نمایشی طنزگونه که شخصیت اصلی آن فردی محافظه‌کار و ترسو به نام عباس است چنین آورده است: (لافتات ۱، ص ۴۰)

"عَبَّاسُ" وَرَاءَ الْمِيزَانِ / يَقْظُ .. مُنْتَبِهٌ .. حَسَّاسٌ / وَيُلَمِّعُ شَارِبَهُ أَيْضاً / لَمَّمْ عَبَّاسُ ذَخِيرَتَهُ وَالْمِيزَانَ / وَمَضَى يَصْفُلُ سَيْفَهُ / عَبَّرَ اللَّصُّ إِلَيْهِ .. وَحَلَّ بَيْتَهُ / أَصْبَحَ ضَيْفَهُ / قَدَّمَ عَبَّاسُ لَهُ الْقَهْوَةَ / صَرَخَتْ زَوْجَتُهُ: عَبَّاسُ! / أَبْنَاؤُكَ قَتَلُوا عَبَّاسًا! / ضَيْفُكَ زَادَنِي عَبَّاسًا! / ثُمَّ أَنْفَذَنِي يَا عَبَّاسُ / عَبَّاسُ وَرَاءَ الْمِيزَانِ مُنْتَبِهٌ حَسَّاسٌ لَمْ يَسْمَعْ شَيْئاً / صَرَخَتْ زَوْجَتُهُ: عَبَّاسُ الضَّيْفُ سَيَسْرِقُ نَعِجَتْنَا! / عَبَّاسُ الْيَقْظُ الْحَسَّاسُ قَلَّبَ أَوْرَاقَ الْقُرْطَاسِ / أَرْسَلَ بَرْقِيَّةً تَهْدِيداً! / فَلَمَنْ تَصْفُلُ سَيْفَكَ يَا عَبَّاسُ؟ / لَوْ قَتَلْتُ الشَّدَّةَ! / اصْقَلْ سَيْفَكَ يَا عَبَّاسُ!

(عباس پشت سنگر است، بیدار، هشیار، حساس! به سیبلش برق می‌اندازد! عباس توشه و سنگر خود را جمع کرد؛ و شروع به صیقل دادن شمشیرش کرد، دزد به سوی او رفت و در منزلش جای گرفت، مهمانش شد، عباس قهوه‌ای تقدیمش کرد، همسرش فریاد زد ای عباس! بچه‌هایت کشته شدند عباس! مهمانت با من مراوده دارد عباس! بلند شو مرا نجات بده عباس! عباس هنوز پشت سنگر با هشیار ایستاده است و چیزی نشنیده! همسرش فریاد زد ای عباس! مهمان، میش ما را می‌دزدد! عباس هشیار و حساس برگهای کاغذ را ورق زد! تلگراف تهدیدی فرستاد! پس شمشیرت را برای چه وقت تیز می‌کنی ای عباس؟ برای زمان سختی! پس شمشیرت را تیز کن ای عباس!)

۳- آخرین نمونه در این مجال قصیده «ملحوظه» است که شاعر در آن با به نمایش گذاشتن یادداشت دزد مدعی است رؤسا و حاکمان کشورهای عربی به اندازه‌ای مردم را مورد چپاول قرار داده‌اند که چیزی برای سارقان باقی نگذاشته‌اند تا به سرقت ببرند؛ او می‌گوید: (إني المثنوق أعلاه، ص ۲۱)

تَرَكَ اللَّصُّ لَنَا مَلْحُوظَةً فَوْقَ الْحَصِيرِ / جَاءَ فِيهَا : لَعَنَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! / لَمْ يَدَعْ شَيْئاً لَنَا نَسْرِقُهُ إِلَّا الشَّخِيرَ!

(دزد یادداشتی برای ما روی حصیر گذاشت؛ در آن یادداشت آمده است: خداوند امیر را لعنت کند! چیزی جز صدای خرناس برای ما باقی نگذاشته تا به سرقت بریم!)

نتیجه

همان طور که اشاره شد، ادبیات طنز مستلزم مهارت فوق العاده‌ای است و عموماً مربوط به مرحله پختگی نویسندگان بزرگ است. احمد مطر نیز از این قاعده مستثنی نیست. او شعر خود را وسیله حمله به عادات ناپسند، معایب و مفاسد طبقات مشخصی از اجتماع قرار داده که در روشنگری طبقات محروم اجتماع مورد توجه قرار گرفته است. او لبه تیز حمله خود را متوجه ریا کاریهای زمان خود کرده است. اساساً هدف وی خنداندن دیگران نیست بلکه حفظ ارزشهای والای اسلامی، تمسخر جهل و سنت‌های ناپسند، تعدیل جریانهای افراطی، و تمرکز بر رفتار متعادل، آرمان اوست. در واقع طنز او یکی از روشهای تغییر وضعیت موجود و نیز مقاومت و پایداری است. بدون شک سخنان ارزشمند این شاعر گرانقدر به مذاق ستمکاران عصر ما خوش نیامده است؛ بنابراین از هر فرصتی برای ضربه زدن به او فروگذار نکرده‌اند به همین سبب احمد مطر در حال حاضر با گمنامی در دیار غربت روزگار خویش را سپری می‌کند.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- أحمد غنیم، کمال، عناصر الإبداع الفني في شعر أحمد مطر (نقد)، القاهرة، مكتبة مدبولي، ۱۹۹۸ م.
- ادونيس، علي أحمد سعيد، مقدمة الشعر العربي، ط: ۲، دار العودة، بيروت، ۱۹۷۸ م.
- شحوري، رؤف؛ «الشاعر الانتحاري». الوطن العربي، باريس، العدد ۲۹، الجمعة ۱۰-۱۹۸۷ م.
- مطر، احمد، إني المَشْنُوقُ أعلاه، تموز (يوليو) أعدّ المادة وراجعها حسب النص الأصلي: صالح زيادنة، ط: ۱، ۱۹۸۹ م.
- مطر، احمد، لافتات ۱، لندن، تموز (يوليو)، ط: ۲، بدون ذکر ناشر، ۱۹۸۷ م.

- مطر، احمد، *لافتات* ۲، لندن، فبرایر (شباط)، ط: ۲، بدون ذکر ناشر، ۱۹۹۷ م.
- مطر، احمد، *لافتات* ۳، لندن، تموز (یولیو)، ط: ۱، بدون ذکر ناشر، ۱۹۸۹ م.
- مطر، احمد، *لافتات* ۴، لندن، تموز (یولیو)، ط: ۱، بدون ذکر ناشر، ۱۹۹۲ م.
- مطر، احمد، *لافتات* ۵، لندن، تموز (یولیو)، ط: ۱، بدون ذکر ناشر، ۱۹۹۴ م.
- مطر، احمد، *لافتات* ۶، لندن، آب (أغسطس)، ط: بدون ذکر ناشر، ۱۹۹۶ م.
- مطر، احمد، *لافتات* ۷، لندن، تموز (یولیو)، ط: ۱، بدون ذکر ناشر، ۱۹۹۹ م.
- معلوف لويس، *المنجد في اللغة*، ط: ۲۳، دار المشرق، بيروت.
- النقاش، رجاء، *ثلاثون عاماً من الشعر و الشعراء*، الكويت، دار سعاد الصباح، ۱۹۸۶ م.

«أساليب استعمال الفكاهة في التصاویر الفكاهية لدى أحمد مطر»

الدكتور يحيى معروف

استاذ مشارك بجامعة الرازی - فرع اللغة العربية و آدابها

الملخص

يعتبر أحمد مطر، المولود عام ١٩٥٠م في ضواحي البصرة، من أبرز الشعراء المناضلين. إنه رسم معاناة العرب بأجل أشكال الفكاهة دون أن يحمل معه سلاحاً ً من الأسلحة المتداولة فبدأ حربه تجاه المستكبرين؛ فشعره التهكمي أشد لدغة من أي سلاح. فهو لم يقصد اضحاك الآخرين فقط بل له غايات سامية كحفظ القيم الإسلامية السمحي؛ استهزاء الجهل و التقاليد السيئة؛ تعديل التيارات المتطرفة و التأكيد على حسن السلوك. و في الحقيقة فكاهته ليست الا نوعاً من الصمود و المقاومة. فأهم أساليبه الفكاهية من خلال أشعاره كما يلي:

- ١- المفارقة أو التضاد.
- ٢- استخدام لغة الحيوانات.
- ٣- الاستهزاء بالنفس.
- ٤- استخدام التشبيه.
- ٥- ذكر ألقاب الأشخاص بصفات معكوسة.
- ٦- الاستفادة من الآيات القرآنية في المعاني الفكاهية.
- ٧- المبالغة في الاستهزاء.
- ٨- التجاهل.
- ٩- المقارنة باستخدام الشخصيات القرآنية.
- ١٠- الاستفادة من الأبيات الشهيرة القديمة في القوالب التهكمية.
- ١١- خلق الصور التمثيلية.

الكلمات الدلّلية: أحمد مطر، الفكاهة، الصور التهكمية، استهزاء النفس.

